

در آغوش مادر بلا کشیده‌اش آرام گرفت



مهرداد جلیل زاده خبرنگار گروه فرهنگ

«هرگز آرزو نکرده‌ام که از کشور دیگری جز ایران می‌بودم و خوشبختی بزرگی برای خود می‌دانستم که زبانم فارسی است، بر هیچ مقام و موقعیتی حسرت نخورده‌ام، هیچ میزبانی را از آن میزبانی که در خانه‌ام پشت آن می‌نشینم، نشناخته‌ام.»

فهرست بلند و بالایی مکتوبات استاد محمدعلی ندوشن را که بررسی کنیم، غیر از کاوش‌های ادبی و تاریخی در موضوعات مختلف، به یک منظومه فکری منسجم هم بر خواهیم خورد که شخص نویسنده را چند قدم از نوشته‌هایش جلوتر می‌آورد و پیش چشم خواننده می‌گذارد. اجزای این منظومه فکری مثل قطعات یک جورچین کنار هم می‌نشینند و تصویری از انسانی ویژه را در پیش نظر خواننده می‌آورد که فراتر از داده‌های علمی درون متون، خود نویسنده را برای خواننده‌اش کنج‌کاری برانگیز می‌کند و می‌برد تا آنجا که از خود می‌پرسد او کیست؟ اینکه پاسخ بدهیم او محمدعلی اسلامی ندوشن، متولد فلان سال و فلان محل است و در کجا و کجا تحصیل و تدریس و تالیف کرده، به درد اداره ثبت احوال یا تنظیم کنندگان دایره‌المعارف می‌خورد. اما سوالی که از خواندن متون محمدعلی اسلامی ندوشن برخاسته، جواب دقیق‌تر و عمیق‌تری می‌طلبد. او کیست به جز فرزند ایران. عباراتی از این دست، مثل فرزند ایران، به سبب اینکه زیاد دستمایه شعارها و خطابه‌ها قرار گرفته‌اند شاید شکل کلیشه پیدا کرده باشند اما وقتی در منظومه فکری و مجموعه رفتارهای کسی مثل اسلامی ندوشن غور و خوض می‌کنیم، معنای دقیق و عمیق و غیرکلیشه‌ای این عبارت خودش را نمایان می‌کند. فرزند ایران بودن یعنی یک چنین چیزی؛ محمدعلی اسلامی ندوشن. به عبارت دقیق‌تر، او نسخه‌ای از کلایده شدن یک ذهن ایرانی است. خودش می‌گوید: «دنیای من این شد که هرچه در زندگی من قرار می‌گیرد، آن را به کلام بازرگانم ببیند و هم، بنابراین می‌توانم گفت که هیچ چیز را به تنهایی دریافت نمی‌کنم، هر چیزی خود آن است به اضافه کلام؛ یعنی عشق به اضافه کلام، سیر و سیاحت به اضافه کلام، کمونردی به اضافه کلام، برخورداری هنری به اضافه کلام و... من دیگر دریافت خالص از دنیای خارج ندارم. هرچه را می‌یابم و می‌بینم، از راه‌رو کلام می‌گذرانم تا به درون خود وارد کنم و هرچه را به عالم آورده‌ام، واقعیت دومی یافته است و این واقعیت دوم است که شریک زندگی من بوده و از آن رویش گرفته‌ام.»

همان‌طور که اسلامی ندوشن می‌گوید «برای من کلام ادبی رابط با دنیای خارج است و می‌توان گفت که بی‌آن، معنی و جهت زندگی را از دست می‌دهم، ارتباط با او یا به عبارتی ارتباط با ذهن فرزند ایران هم از طریق کلام و ادبیات امکان پذیر است. ندوشن اضافه می‌کند: «به همین علت است که جز در میان فارسی‌زبانان و ایران هیچ جا امکان زندگی برام نیست.» چیزی که ندوشن در ادامه این کلام می‌آورد چقدر به دوران ما مربوط است؛ از اینکه ایرانی به صورت یکی از دو جبهه اروپایی (شرقی یا غربی خالص) به راه برده شود، به نظرم وحشت‌آور می‌نماید و از این دو وحشت‌آورتر، آن است که نیمه بد ایرانی با نیمه بد فرنگی جمع شود. در زمانه‌ای که خیلی‌ها دلسوزانه فغان می‌کنند و می‌گویند چند دانشگاه معتبر کشور با پول بیت‌المال در حال تربیت کسانی هستند که افق‌اعلای خودشان را مهاجرت می‌بینند، کسی که در فرنگ درس خوانده و به ایران برگشته و به لحاظ کسوت علمی اجل از همه این خرده‌محصل‌های فرنگ دوست است، نه اینکه چیزی خلاف آمد روزگار باشد، بلکه نمایان‌کننده روح حقیقی فرزندان ایران است. این ایرانی بودن به معنای بستن در ذهنیت روی تمام افق‌های دیگر نیست. «هم مادی‌اندیش هستم و هم معنی‌گرا؛ هم مقداری از دکارت را قبول دارم و هم

مقداری از شیخ اشراق را؛ هم چیزهایی از مازکس را می‌پذیرم و هم اجزایی از عرفان مولانا جلال‌الدین را؛ هم قدری آرنمانگرا (ایده‌آلیست هستم) و هم قدری واقع‌پسند (رنالیست)؛ هم به قدرت و حقایقت علم معتمد و هم بیم از این دارم که علم سرنوشت بشر را به تنهایی در دست گیرد.» در تفکر اسلامی ندوشن، هم عدالت خواهی را می‌توان یافت و هم طلب آزادی را. او حتی در مورد دموکراسی هم نظری داده که از یکسو مرزبندی‌اش با امریالیسم را نشان می‌دهد و از سوی دیگر تفاوت او با ایران‌گرایانی را نمایان می‌کند که قله ایرانی بودن را در دوران سلطه مکرزی ایران بر سایر ملل می‌دیدند. کسانی که این‌طور به تاریخ نگاه می‌کنند طبیعتاً این منطق که «بتری با سلطه‌گر است» را پذیرفته‌اند و از همین روست که به‌رغم ادعاهای پرطمطراق ایران‌گرایانه، طوری عاشق غربند که گاهی می‌شود گفت عاشق ارباب‌های سفید هستند. اسلامی ندوشن می‌گوید: «جامعه دموکراتیک آن نیست که تنها خیر و صلاح خود را در نظر بگیرد و همه چیز را بر خویش بخواهد، مثلاً اموال دیگران را بگیرد و عادلانه بین مردم خود تقسیم کند. اگر دموکراسی این است، پس بسیاری از کشورگشایان قدیم حتی مغولان را باید پیشوایان دموکراسی شمرد؛ زیرا به هر جا یورش می‌بردند، ثروت آنجا و غنایم جنگ را بین لشکریان خود تقسیم می‌کردند. سرنوشت دموکراسی در کشورهای مشرق‌زمین به دست روشن‌بینان و باخبران هر کشور است.

اگر در مملکتی تعداد این گروه به حد نصاب رسید و از قابلیت و ایمان بهره‌مند بودند، آن‌گاه می‌توان به آینده دموکراسی در آن مملکت امید بست. اینان باید چون آینه‌های باشند که وجدان ملی مردم خود را در خویش پرتوافکن سازند.» محمدعلی اسلامی ندوشن آذر ماه سال ۱۳۹۴ حسین اظهارنظری راجع به مکتبی هنری به نام «دارکولیسیم» که در سال ۲۰۱۵ شخصی به نام محمدرضا نظری دارکولسی آن را پدید آورده بود گفت: «ایران امروز بیشترین احتیاج به اخلاق دارد تا بنیاد یک جامعه مترقی و در عین حال سالم را بتواند بریزد و قبل از هر چیز وجدان کار و اخلاقیات مورد نیاز آن است که امیدوارم از حرف و آرزو به عمل درآید. مهرورزی مستلزم یک جامعه آگاه و آرام است. شوربختانه دنیای جدید همه چیز را از چشم یک نوع تحول اقتصادی-اجتماعی می‌بیند و تحول اخلاقی کمتر مورد نظرش است. مردم باید با هم و در کنار هم زندگی کنند و این علاوه بر یک اجتماع سالم، نوعی وجدان عمومی و اخلاقیات هم لازم دارد که افراد در واقع با هم رایگان باشند، با محبت به همدیگر نگاه کنند. تنها ادب ظاهری کافی نیست برای این موضوع، بلکه یک نوع همدلی و همفکری درونی هم لازم است.» اسلامی ندوشن سالی یک‌بار برای ملاقات با فرزندان‌ش به کانادا می‌رفت اما در آخرین سفر، طبیعتاً امر کرد که به علت کهنولت سن و خطرات ابتلا به کرونا در همان جا بماند. عاقبت در پنجم اردیبهشت ماه ۱۴۰۱، فرزند ایران هزاران فرسنگ دورتر از خاک ایران درگذشت. این مرگ در غربت می‌توانست تفسیری نمادین برخلاف لقبی که به محمدعلی داده شده بود، داشته باشد. او چگونه فرزند ایران است، حال آنکه دست روزگار جان‌ش را در غربت می‌گیرد؟ این اما اتفاقا چیزی بود که باعث شد شخصیت چنین چهره‌ای بهتر رخ بنماید. پیکر محمدعلی اسلامی ندوشن به امانت در کانادا دفن شد و بعد از یک سال و چند ماه به ایران برگشت تا هم در تهران و ندوشن تشییع شود، هم نهایتاً به نیشابور برود؛ جایی که از آن به عنوان بلاکشیدترین شهر نام برده بود و در کنار عطار نیشابوری به خاکش سپارزند. محمدعلی اسلامی ندوشن حتی وقتی مرده بود به هر زحمتی شده جنازه‌اش را به ایران رساند تا در اینجا بپارماید. اتفاقاً مرگ در غربت انگار فرصتی بود تا فرزند ایران بتواند نشان بدهد حتی اگر دورتر از دورترین کوه‌ها و دریاها، در جایی خارج از دامان مادرش بمیرد، هر طور شده باز می‌گردد تا در آغوش او آرام بگیرد.

هزار راه نرفته

حمید نورشمسی

ناشر و کتابفروش

در یکی از همین روزهای هفته کتاب جاری در خلال پرسه زدن‌های روزانه در فضای مجازی برای دیدن آنچه بر بستر آن در حال اتفاق است با پستی روبه‌رو شدیم از یک فوتوبلاگر ایرانی که داشت برای فعالیت در یوتیوب به مخاطبانش اطلاعات می‌داد و در نهایت گفت: «هر شبکه اجتماعی، زمان استفاده خاص خودش را دارد و الان دوره یوتیوب است. عقب نمانید!» راستش به این جمله خیلی فکر کردم. نه به اینکه دوره چیست و آیا واقعاً دوره این وب‌سایت است یا اینکه دوره‌اش مدت‌هاست شروع شده یا اینکه گذشته. بیشتر خود عبارت دوره برام جالب بود. الغرض اینکه تجربه من لاف‌ل، نشان داده که دوره کتابخوانی تقنینی در ایران سپری شده است. دیگر کمتر می‌شود کسی را پیدا کرد که از سر دل‌تنگی یا کنایه‌های پراکنده اوقات فراغت کتاب بخواند. منظوم این نیست که کتابخوان کم شده است. نه اتفاقاً کم که نه شاید در برخی زمینه‌ها بیشتر هم شده باشد اما آنچه زیاد شده است، کتابخوانانی کاربردی است. یعنی خواندن برای رفع یک نیاز ملموس که این روزها بیشتر اجتماعی با کارکرد آموزش فردی و مدیریت فردی و توسعه و شناخت توانایی روانی است. مخاطب امروز کتاب از خوانش آن دنبال یک نتیجه ملموس است، چیزی که بتواند حسش کند. فی‌المثل باعث ارتقای توان کاریش شود یا در برقراری ارتباط کاری و فردی به او چیزی مشخص نشان دهد. نیازی عاطفی از او برآورده کند یا توانایی خاصی را در او مکشوف کند.

همه اینها که نوشتیم از نگاه منی که کار رسانه را هم به صورت آکادمیک و عملی تجربه کردم، یعنی تبلیغ و معرفی و هر نوع حرف زدن درباره کتاب نیز اگر قرار است منجر به نتیجه برای مخاطب شود باید با درک همین مسأله باشد. حالا همه اینها را گفتم که برسیم به چه؟ به رویکردهای ما در مواجهه با کتاب. مدتی است که با صرف بودجه‌ای از نهاد عمومی و تقریباً دولتی خانه کتاب و ادبیات امکانی با عنوان تلویزیون اینترنتی کتاب برای مخاطبان این حوزه برپا شده است. یک شبکه تصویری بر بستر وب با امکان پخش زنده برنامه در بستر یکی از قدیمی‌ترین و مشهورترین سکوها نمایش ویدئویی در کشور که در آن انحصاری درباره کتاب تولید محتوا می‌شود. نمی‌دانم شمای خواننده این سطور اسم این شبکه



برای مخاطب تلاش کنیم

مصطفی ونوق‌کیا

خبرنگار

تلویزیون اینترنتی کتاب شاید در دوران کنونی که فضای مجازی همه چیز را قبضه کرده است چیز عجیبی نباشد، ولی عجیب است. چرا؟ چون در دورانی هستیم که کتاب با شمارگانی ناچیز منتشر می‌شود؛ و با قیمتی بالا به مخاطب عرضه می‌شود. شاید بگویید این دو مقوله به هم ربطی ندارد. اما من می‌گویم مقوله ترویج کتاب این روزها کاملاً به مسأله اقتصادی کتاب گره خورده است و بدون حل آن شاید کار ما کمی سخت باشد و البته کار عوامل تلویزیون اینترنتی کتاب که در این فضا می‌خواهند از کتاب بگویند و آن را ترویج کنند. بالاخره مخاطبی که از پای این برنامه می‌خواهد برود کتابفروشی کتابی بخرد آخر کار به جیبش نگاه می‌کند. پس ربط دارد.

چند سال قبل صداوسیما و بخش صدایش یک رادیو داشت به اسم رادیو کتاب که مدیران آن زمان این رادیو را جزء دستاوردهای خود محسوب می‌کردند. از قضا نویسنده این کلمات هم برنامه‌ای در آن داشت و آخر شب با اهالی نشر گپ و گفتنی می‌کرد. چند باری نیز پیگیر شدم که اصلاً این برنامه که ما اجرا می‌کنیم شنونده دارد و هر بار به طریقی جواب نگرفتم. القصه در دوران کوتاه ریاست آقای سرفراز بر صداوسیما این رادیو به دلیل کم بودن مخاطب با رادیو فرهنگ ادغام شد و خلاص. حالاً در مدل مدیریتی برنامه چه اتفاقاتی رخ داد، من خبر ندارم اما خوب می‌دانم که رادیو به دلایلی همچنان مخاطب خود را دارد و وقتی

شبکه‌ای به دلیل کمبود مخاطب تعطیل شود یعنی واقعاً فاجعه بوده است؛ هرچند بعدها هم ندیدم آمار برنامه‌های رادیو فرهنگ اعلام شود تا میزان مخاطب را بسنجیم.

من موافق هرگونه راه و روش برای ترویج کتاب هستم. چه مجازی چه حضوری چه تبلیغی و... چراکه هر کدام از این روش‌ها می‌تواند درصدی بر مخاطبان کتاب بیفزاید. پس اینکه فکر کنیم اگر فلان راه را رفتیم دیگر سراغ باقی راه‌ها نرویم این خطاست. پس با این حساب باید بگویم که خوشنودم از اینکه کتاب برای خودش شبکه‌ای دارد و رویدادهای مختلف آن تحت پوشش است. با این دست فرمان‌ها اینجا وقتی اسم شبکه کتاب روی چیزی می‌گذاریم باید حد و اندازه‌اش را هم رعایت کنیم. نباید آن را کوچک بشماریم و بی‌ارزشش کنیم. باید مخاطبش را افزایش دهیم و راه آن هم استفاده از فکر و جذابیت است. باید کتاب را جذاب معرفی کنیم تا مخاطب بیاید پای برنامه ما و مشتری‌اش شود. تا جایی که می‌دانم این شبکه علاوه بر تلویزیون در چند بستر دیگر هم پخش می‌شود. سایت اختصاصی هم دارد. به آمار سایر بخش‌ها که دسترسی نداریم اما آمارهای تلویزیون نشان می‌دهد وضع مخاطبان این شبکه در آن بستر تعریفی ندارد که تا توجه به فراگیری آن کمی محل‌تامل است.

اینها که گفتم دلیل نمی‌شود تلاش‌های انجام‌شده ناچیز شمرده شود بلکه برای آن گفتم که در دورانی با همین استنادات کرکره برنامه خاصی پایین کشیده شد و خب قرار نیست دوباره از یک سوراخ گزیده شویم.